

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۳ سپتمبر ۲۰۱۶

دانا و نادان - عالم و جاهل

در سابق، که دستور زبان "دری/فارسی" را به تقلید محض از "صرف و نحو عربی" می نوشتند، مقولات دستوری را هم به تابعیت از دستور عربی، ساخته و مطابق به دستور عربی تعریف می کردند. از بهر مثال در مورد "مصدر" می نوشتند، که گویا "خاستگاه" تمام مشتقات صرفی ست. این حرکت تحمیلی، اما در واقع دستور زبان عربی را بر شانه های زبان دری سوار می کرد. بعدها با آشنائی با علم زبانشناسی جدید، دیدند، که "دری" و "عربی" دو زبان متفاوت بوده و ساختمان هردو از بیخ و ریشه باهم فرق می کند. زبان عربی به خانواده "زبانهای اشتقاقی" تعلق می گیرد، در حالی که زبان دری/فارسی، زاده از مادر "زبانهای ترکیبی" ست. پس نتیجه گرفتند، که دید سابق کاملاً خلاف واقعیت های ملموس هردو زبان بوده، و از نگاه ساخت دستوری، کاملاً متفاوت و متفارق از هم اند. با وجودی، که تعاریف مقولات را مطابق علم جدید زبان تغییر دادند، اسمای مقولات مگر همچنان به شیوه سابق و مقتدی دستور عربی باقی ماند. درین باب در مقالات بعدی حتماً بیشتر خواهیم نوشت.

در قدیم شست و چند سال پیش، وقتی متعلم لیسه جلیل "حبیبیه" بودم، مسائل دستوری دری را در تطابق کامل با دستور زبان عربی خوانده بودیم. مثلاً در مورد فعل ماضی مطلق خوانده بودیم، که با حذف علامه مصدر ساخته می شود. اگر این مسأله را مشخصاً در مورد فعل ماضی "دانست" بگویم، خوانده بودیم، که "دانست" با حذف کردن "ن" از مصدر "دانستن" ساخته می شود. اما بعد از درک دانش مدرن، قضیه کاملاً معکوس گشت، چون درک کردند، که مصدر "دانستن" است، که با چسپاندن پسوند "ن" از ماده ماضی "دانست" ساخته شده. طبق دانش مدرن علم زبان، در زبان دری، فقط دو ماده افعال داریم، که بسا مشتقات دیگر از آن برخاسته اند:

- یکی "ماده امر" - به حساب دانشمندان افغان - یا "ریشه مضارع" - مطابق دستور نویسان ایران

- و دیگر "ماده ماضی"

مطابق این اصل، دو ماده "دان" و "دانست" است، که مشتقات دیگر از آن ساخته می‌شوند و "مصدر"، خود از مشتقات همین دو ماده است.

داکتر "محسن ابوالقاسمی" ضمن رساله مختصر و جامع "ماده‌های فعلهای فارسی دری"، کلمه "دانست" را "ماده ماضی جعلی"، می‌داند، که از "ماده امر - مضارع" "دان" ساخته شده است. اما در هر حال: "دانستن" از آن "افعال اصلی" دری ست، که از زمانه‌های بس قدیم درین زبان ارجمند به کار رفته است. چنان که دانیم، تعداد "افعال اصلی" در زبان ما محدود است و تعدادش کمتر از یک صد. برخلاف، آنچه بیشترین افعال را در زبان ما تشکیل می‌دهد، یا "افعال جعلی" اند و یا "افعال مرکب". در یکی از مقالات سابق در زمینه سخن گفته ام و در آینده نیز خواهم گفت.

مگر هرگاه بخواهیم کلمه "دانستن" را تعریف کنیم، بالنسبه به مشکل "تعریف کردن" مواجه می‌شویم. چون لغات و کلمات ساده و بسیار پیش پای افتاده مورد استعمال روزمره، به آسانی قابل تعریف نیستند. اگر از تجربه شخصی خود در زمینه فارمولی بدهم:

"هرقدر لغت آسان، تعریفش مشکل؛ و معکوساً هرقدر لغت مشکل، تعریف کردنش آسان"

بر همین مبنا است، که کتب لغت در فارموبندی شرح کلمات بسیار ساده روزمره، در می‌مانند. اگر بر سبیل انبساط، یکی دو تعریف فرهنگ معروف و بسیار متداول "عمید" را پیش بکشم:

- "فرهنگ عمید" کلمه "آرزو" را "امید" معنی می‌کند و وقتی به تعریف عمیدی "امید" برویم، می‌بینیم، که این مؤلف بیچاره، "امید" را "آرزو" تعریف می‌کند.

- "حسن عمید" برای شرح کلمه "دانستن" از مشتقات همین فعل کار گرفته و گوید:

"دانستن" یعنی "دانائی داشتن"

در هردو مثال، طرز "عمید" از تعاریف را، با همان وجیزه طنزی خود، می‌توانیم مقایسه کنیم، که:

"آب"، یعنی که "آب"!!!

تا این جای بحث، قرضدار تعریفی از خود کلمه "تعریف" هستیم:

- کلمه عربی "تعریف"، که در زبان عام و خاص ما رسوخ دارد، در زبان عوام "تاریف" تلفظ گردیده و معنای "توصیف" از آن گرفته می‌شود. چنان، که گویند "تاریفی" (تعریفی) و مراد از آن، "قابل وصف" و "درخور تمجید" و "مورد پسند" و "دلخواه" است. در هر حال کلمه "تعریف" را تا دل آدم بخواهد، در اعماق زبان دری نافذ می‌یابد.

اما کلمه "تعریف"، که از نگاه "صرف عربی" در معنای "شناختاندن" است، مصدر باب "تفعیل" است، که در زبان عربی همیشه و بلااستثناء به حیث "فعل متعدی" استعمال می‌گردد؛ و "تعریف"، خود از ماده ثلاثی مجرد "عُرف" برخاسته است. از فعل "عرف" مشتقات زیاد دیگر را نیز در زبان خود استعمال می‌کنیم؛ از قبیل "عارف" (اسم فاعل "عرف")، معروف (اسم مفعول "عرف")، تعارف (مصدر باب "تفاعل" از "عرف") و "متعارف"، که اسم فاعل آن است، معرفه (اسم مصدر)، عُرفی (صفت نسبت)، ...

اما پیش ازین، که از گپ گپ خاسته برود، برویم به اصل موضوع، که گپهای جانبی و عَرَضی را همیشه و خروار خروار می‌توان یافت:

تعریف شخص خودم از کلمه "دانستن" اینست:

"شناخت داشتن از چیزی"، "آشنائی داشتن با چیزی"، "آگاه بودن بر چیزی"، "آگاه بودن از چیزی" و یا "علم داشتن بر چیزی".

و اینک برویم به اصل موضوع مد نظر این مقاله و کلمات "دانا و نادان و عالم و علیم و جاهل" را از نزدیک و به اصطلاح شیرین کابلی، از نظر خریداری بررسی کنیم:

– کلمه زیبای "دانا" که از ماده "دان" با پسوند "آ" ساخته شده، "صفت فاعلی" و در هیئت "صفت مشبیه عربی" ست و بر کسی اطلاق گردد، که "همیشه بداند". معادل عربی "دانا"، کلمه "علیم" است، که صفت مشبیه از مصدر "علم" است. مؤلف "فرهنگ عمید"، که دانش دستوری او در زبان دری و عربی، بسیار محدود است، این کلمه را "داننده، آگاه و عالم و مقابل نادان" تعریف کرده و کدام فرقی بین "داننده" و "دانا" قایل نیست!!!

در حالی، که "داننده" به کسی اطلاق می‌گردد، که "بداند" – همین و بس. معادل "داننده" در عربی "عالم" است و چنان که خواهد آمد، از نگاه صرف عربی، فرقی عظیم بین "عالم" و "علیم" وجود دارد. مطابق صرف عربی، "عالم" کسی را گویند، که "علم" داشته و "صاحب علم" باشد، مگر پهنای علمیت او از کلمه "عالم" تصور شده نمی‌تواند، در حالی، که در قسمت "علیم" قید "همیشه"، متمم لازمی این کلمه است.

در زبان دری کلمه "دانسته" را نیز فی الجمله می‌توان مُعادل "عالم" استعمال کرد؛ و "دانسته" از نگاه صرف دری، صفت مفعولی از فعل "دانستن" است، که به حیث "فاعل" استعمال می‌شود. حالا ببینیم که صاحب "فرهنگ عمید" کلمات "عالم و علیم" را چه قسم تعریف می‌کند:

– عالم: داننده، دانا، دانشمند

– علیم: دانا، دانشمند

یعنی چه؟ از نگاه عمید "عالم" و "علیم" عین معنی را افاده می‌کنند!!!

اگر اجازه داشته باشیم و به زبان عوام کابلی بپرسیم:

– اگر "عالم" عیناً معنای "علیم" را داشته باشد، مگر مار سر اعراب را گزیده بود، که "علیم" را ساختند و به کار انداختند؟؟؟

و اگر "علیم" معنای "عالم" را بدهد، چه بلا پیش مانده بودشان، که در پهلوی "علیم"، کلمه متفاوت "عالم" را ساخته و همتراز "علیم" قرار بدهند؟؟؟

زبان عربی کلمه "علم" را ساخت و "جهل" را مقابل آن قرار داد، که به کلی مستقل از کلمه "علم" است. مگر در زبان دری چنین نیست، چون در عوض، "دانستن" و "ندانستن" را مقابل هم قرار داد؛ و این

شیوه در اکثر زبانهای "هند و اروپائی" دیده می‌شود، چنان که در زبانهای "انگریزی و المانی" مثلاً عین تعامل را می‌بینیم.

کلمه "جهل" هم مانند "علم" در زبان عام و خاص ما تداول دارد. و جهل را عوام ما "جیل" – به یای مجهول – تلفظ می‌کنند و بیشتر از همگان، مادران کابلی، که کلمه "جیل کردن" را در مورد "اطفال خردسال" استعمال می‌کنند. مثلاً طفلی که گریه کند و هیچ از گریه نماند، گویند:

"جیل کده!!!"

در همین لحظه قصه ای از روزگاران بسیار قدیم به یادم آمد، که گفتنش اگر انبساط و فرحتی بار نیارد، در هر صورت تنوع در بحث وارد می‌کند، بالخاصه که بحث دستوری بسیار خشک و خسته کن هم هست:

وقتی در گذر "چاه رهداری" عاشقان و عارفان کابل زندگانی می‌کردیم، در همسایگی بلافصل ما مردی می‌زیست، به نام "سید طاهر" که از همان "سیدهای جلالی" بود. این مرد، که دم و دعاء می‌کرد و یگان تعویذ و شویست هم می‌داد، چند طفل خرد داشت. خوب یادم می‌آید و بلکه مثل آفتاب و روز روشن به یادم می‌آید، که آن جناب بسا اوقات بر اولاد خود قهر شده و بیچارگان را زیر لت می‌گرفت. یک روز، که فکر می‌کنم، روز جمعه بود – چون پدر بزرگوaram در خانه بود – آواز سیدانه "سید طاهر" بالا شد، که بر سر غیظ آمده و بچه های خود را فراشی می‌کرد. بچه ها که از لت خوردن بسیار به جان آمده بودند، مثل گنجشک در هنگام زلزله، "چِرِقس" می‌کردند و کسی نبود، که به دادشان رسیده و ایشان را از زیر لت و کوب پدر ظالم خلاص کند؛ ولی شخص "سید طاهر" بعد از هر ضربه به آواز جهر فریاد می‌کرد، که:

"دگه جیل می‌کنی، دگه جیل می‌کنی، دگه جیل می‌کنی!!!"

پدرم، که ازین حالت بسیار ناراحت شده بود، گفت:

سید طاهر متوجه نیست، که خودش "جیل کده!!!"

حالا که کلمه "دانا" را بالنسبه دقیقاً شناختیم، ببینیم، که مقابل و متضاد "دانا" در زبان ما چیست؟؟؟ مطابق دستور زبان، "نادان" را در مقابل "دانا" علم می‌کنند، که از لحاظ لغوی نیز درست است. اما از نگاه منطق چنین نیست. چون کلمه "نادان" به کسی اطلاق می‌شود، که هیچ نداند و چنین فردی اصلاً وجود ندارد. چون هرکس به قدر ظرفیت خود می‌داند و هیچ کس نیست، که هیچ نداند. این نکته در مثل مشهور کابلی، به وجه احسن چنین فارمولبندی شده است، که:

دیوانه ده کار خود هُشار اس!!!

(دیوانه در کار خود هوشیار است!!!)

به زعم شخص خودم، بهتر است کلمه "نادان" با "کمدان" تعویض گردد، تا حق مطلب درست اداء شده و

"نه سیخ بُسوزه و نه کباب!!!"

درین بحث مگر در مورد کسی، که بسیار زیاد بداند، فعلاً مقوله مفرد و مستقل دری در دسترس نداریم. البته در سابق کلمه "بسیاردان" در زبان دری معمول بود، که فعلاً متروک گشته است. فکر کنم استاد بزرگ ادبیات "پوهنتون تهران"، استاد "بدیع الزمان فروزانفر" بود، که بعد از سیر و سفر دامنه دار، در دامنه های هندوکش و ولایاتی چون بدخشان، بدین فارمولبندی رسید، که بگوید:

«در کوهپایه های هندوکش همین حالا هم چنان گپ می زنند، که در قرون دوم و سوم هجری گپ زده می شد. مثلاً کلمه "بسیاردان" را در بدخشان در عوض کلمه عربی "عَلَّامَه" استعمال می کنند....»

در هر صورت کلمه عربی "عَلَّامَه" که صیغه مبالغه "عالم" است، به کسی اطلاق می شود، که بسیار بداند و از هر علم به قدر کفاف بداند.

البته در زمانه ما، پهنای علوم به حدی وسیع و منشعب و منکشف گشته است، که کلمه "عَلَّامَه" در وجود هیچ کسی صدق کرده نمی تواند!!! اگر در زمانه های قدیم این مقوله مصداق داشت، حالا و امروز هرگز مصداق ندارد!!!

احتمالاً درین بحث طولانی و کشاله دار، نکاتی از قلم مانده باشد، که حتماً مانده است. در آینده باز هم در زمینه حدیث خواهد رفت؛ تا آن دم!!!